

هنر به مثابه ی ایدئولوژی

نخست می پردازیم به آن مفهوم از هنر که هنر را تا حد شکلی از ایدئولوژی تنزل می دهد. البته این نظر اعتبار نامه ی خوبی با خود دارد، در واقع همیشه بر ماهیت ایدئولوژیکی آفرینش هنری بسیار پافشاری کرده اند. بر طبق نظر اصلی این مکتب، در رابطه ی میان زیربنای اقتصادی و روبنا، هنر به روبنا تعلق می گیرد و در یک جامعه ی منقسم به طبقات، هنر با منافع معین طبقات اجتماعی خاصی پیوند دارد. اما تجلی این منافع بدین شکل است که: نظرهای سیاسی، اخلاقی، یا دینی هنرمند در یک ساخت یا جامعیت هنری نی که مجموعه ی قوانین خاص خود را دارد، یگانه می شود. در نتیجه ی این فرآیند یگانگی یا شکل گیری، کار هنری از یک هماهنگی درونی معین و استقلال نسبی برخوردار می شود که نمی گذارد آن کار هنری تا سطح یک پدیده ی صرفاً ایدئولوژیکی تنزل پیدا کند. «مارکس» و «انگلس»، در آثار خود، به اعتبار بافت پیچیده نی که پدیده های هنری در آن قرار دارند، به اعتبار مقاومت هنر یونانی در طول اوضاع و احوال متغیر تاریخی، به اعتبار استقلال و وابستگی آفرینش های معنوی، منجمله هنر، و به اعتبار تکامل نایکسان هنر و جامعه، با این موضوع که هنر و ایدئولوژی به نام خصلت ایدئولوژیکی کار هنری مساوی پنداشته شوند، مخالفت ورزیده اند. با این همه تا همین اواخر در میان زیبایی شناسان مارکسیست، معمول ترین گرایش ها این بود که نقش عامل ایدئولوژیکی را درست بالا گرفته و نتیجه، هماهنگی درونی، و قوانین خاص کار هنری را ناچیز بشمارند.

این نظر مارکسیستی که هنرمند از نظر اجتماعی و تاریخی مشروط و مفید است، و مواضع ایدئولوژیکی اش نقش خاصی را به عهده دارد، در مواردی به سرنوشت هنری اثرش مربوط می شود، به هیچ وجه دلیل نمی شود که یک اثر هنری را تا سطح عناصر تشکیل دهنده ی ایدئولوژیک اش تنزل دهیم و حتی برای اینکه ارزش هنری اثر را با ارزش اندیشه هائی که در آن است مساوی بدانیم، دلیل کمتری در دست داریم. حتی هنگامی که اثر خاصی آشکارا ریشه های طبقاتی اش را نمایان کند، با اینکه ممکن است ریشه هایش هیچ میوه ی تازه نی ندهد، یعنی کمابیش خشکیده باشد- باز (آن اثر) به حیاتش ادامه خواهد داد. لذا اثر هنری بیش از زمینه ی اجتماعی- تاریخی نی که به آن اثر حیات می بخشد عمر می کند.

تعیین سرشت هنر بر طبق محتوای ایدئولوژیکی اش، یک واقعیت تاریخی مهم را فراموش می کند، یعنی این واقعیت را که ایدئولوژی های طبقاتی می آیند و می روند، اما هنر واقعی پایدار می ماند. اگر به دلیل دیرپائی هنر سرشت ویژه اش در این است که از حدود ایدئولوژیکی نی که آن را ممکن ساخته برتر باشد، اگر هنر، به بشارت کلیتی که در آن است زنده است یا زنده خواهد ماند و به لطف آن انسان های جوامع سوسیالیستی می توانند با هنر یونان، قرون وسطی یا سانس همزیستی داشته باشند، لذا تنزل آن به ایدئولوژی- و به عناصر ویژه ی آن، یعنی مکان و زمان خاص، بی اعتنائی است به ماهیت واقعی آن. اما در عین حال نباید فراموش کنیم که هنر را افسانه هائی ساخته اند که از لحاظ تاریخی مشروط و مفیدند، و دیگر اینکه کلیت یا عمومیتی که هنر به دست می آورد انتزاعی و بی زمان، چنان که زیبایی شناسان ایده آلیست می گویند، نیست. اینان میان هنر و ایدئولوژی، یا میان هنر و جامعه شکاف عمیقی ایجاد می کنند. اما، کلیت هنر، کلیتی انسانی است که در یک اثر خاص، و از طریق آن متجلی می شود.

لذا می بینیم که پیوند میان هنر و ایدئولوژی فوق العاده پیچیده و متناقض است، و به همین دلیل در بررسی این پیوند باید از دو حد افراطی مفرد، یعنی هم از یکی

دانستن هنر و ایدئولوژی و هم از تضاد بنیادی آن دو پرهیز کرد. نخستین برخورد مشخصه‌ی مواضع ذهنی گرایانه و ایدئولوژی ساز، یا مواضع جامعه‌شناختی است؛ و دومین برخورد گهگاه در میان کسانی پیدا می‌شود که میان هنر و ایدئولوژی تمایز قائلند تا آنجا که خصوصیت ایدئولوژیکی هنر را انکار می‌کنند، و لذا بیرون از دایره مارکسیزم می‌ایستند.

آدولف سانشرز واسکز

ترجمه: ع. خلیلی «این مقاله نخستین بار در کتاب «کتاب جمعه» شماره ۸، مورخه ۲۹ شهریور ۱۳۵۸، به چاپ رسیده است»

ضمیمه‌ی کارگر سوسیالیست شماره ۶۰ (دی ماه ۱۳۷۷)

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳